آینهٔ پژوهش

دوماهنامهٔ نقدکتاب، کتاب‌شناسی و
اطلاع‌رسانی درحوزهٔ فرهنگ اسلامی

سال سی و چهارم، شمارهٔ دوم
خرداد و تیر ۱۴۰۲ ISSN:1023-7992

۲۰۰

محمدعلی مهدوی‌راد | احمد واعظی | رسول جعفریان | جویا جَهانْبَخش | سیدمحمدحسین حکیم | مجید جلیسه | سید محمد عمادی حائری | احسان موسوی خلخالی | سید احمد رضا قائم‌مقامی | میلاد بیگدلو | حمید عطائی نظری | سیدعلی میرافضلی | سیدحسن اسلامی اردکانی

۲۰۰ | دوماهنامهٔ آینهٔ پژوهش | سال سی و چهارم، شمارهٔ دوم
خرداد و تیر ۱۴۰۲

Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.34, No.2 Apr - May 2023

A bi-monthly journal exclusively dedicated to book critique, book review & information dissemination in the field of Islamic culture

200

پُرتال
دوماهنامهٔ
آینهٔ پژوهش
Jap.isca.ac.ir

نسخه خــوانی (۳۴)

رسول جعفریان

|۲۱۹-۲۴۵|

نویسنده در نوشتار حاضر در قالب سی و چهارمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را مورد مداقه قرار داده است. این متون بدین شرح اند:

- جنگ بر سر قرنطینه در ۱۹۰ سال پیش
- اخبار سیدنعمت‌الله جزائری از طاعون فراگیر سال ۱۱۰۲ هجری و احکام آن
- حاکم خبوشان و ادعای احیای دولت سربداران در سال ۹۶۷
- زهد و تقوای تولیت آستان قدس رضوی در دوره طهماسب
- وقتی شاه طهماسب به تاریخ تیموری استناد کرد
- خبری از یک طاعون
- خراب‌شدن ایوان شاهی بر سر اعیان و علما در روز عید قربان ۱۱۰۵
- دعوت به روضه‌ای که عوض محرم در جمادی الاولی برگزار شده، در خانه وثوق‌الدوله
- استفتاء از سید محمدکاظم یزدی درباره خواندن خبر عروسی حضرت قاسم
- میرداماد و مقایسه خودش با خواجه نصیر

کلیدواژه: نسخه خطی، خوانش متون، نسخه خوانی.

Reading Manuscripts (34)
Rasul Jafarian

Abstract: In this article, as the 34th issue of the series of articles titled «Reading Manuscripts» the author has examined the text of some manuscripts as follows:
A war over quarantine 190 years ago
The news of Seyyed Ni›matullah Jazāirī about the widespread plague of 1102 AH and its decrees
The ruler of Khabushan and the claim of restoration of Sarbidaran government in 967
Asceticism and piety of the Chief of Astan Quds Razavi during the Tahmasb Kingdom
When Shah Tahmasab referred to Timurid history
News of a plague
The destruction of the royal palace on nobles and scholars on the day of Eid al-Adha 1105
Invitation to the mourning ceremony held in Jumadi al-Awalā, instead of Muharram in the house of Wuthūq al-Dawlah
Request from Seyyed Mohammad Kāzem Yazdi about reading the news of Hazrat Qasim›s wedding
Mirmadad and comparing himself with Khwaja Nasir
Keywords: Manuscript, Text Reading, Reading Manuscripts.

جنگ بر سر قرنطینه در ۱۹۰ سال پیش

نزدیک به صدونود سـال پیش (دقیقا ۱۲۵۳ق) کاووس میرزا حاکم قم و پسـر فتحعلی شـاه، عازم سـفر حج شـد. وی و همراهانش در شـهر انطاب، با قرنطینه مواجه شـدند؛ جایی که نقطه مرزی دولت عثمانی و قلمرو سـلطنت محمدعلی پاشـا بود و او به رسـم فرنگی‌ها، ده روز مسـافران را قرنطینه می‌کرد تا بیماری واگیردار را وارد محدوده قدرت او نکنند.

کاووس میـرزا وصـف جالـب از قرنطینه و چگونگی قرنطینه‌کردن مسـافران در آن داده اسـت. او موافق قرنطینه که زحمت هم داشته است، نیست و ناخشنودی خود را از آن بیان می‌کند.

کاووس میرزا که خود را در طب سـنتی اسـتاد می‌دانسـت، با قرنطینه موافق نیسـت. او بخشی از عدم موافقت خود را از این بابت می‌داند که قرنطینه‌کردن، رسمی فرنگی است.

وی می‌نویسـد: «حـال متداول اسـت که قاعده آبـاء و اجداد را باطل نموده و تـرک کرده‌اند، و پیرو خارجی‌مذهب شده، قانون خود را از دست داده، عاری و بری از مطلب شده‌اند، و مبتدی در قوانین کفرند. در نهایت پختگی به اعتقاد خودشان، ولیکن بی‌خبرانند که در ورطه خامی غوطه‌ورند و آلت مضحکه خارج و داخل گشته‌اند».

اخبار سید نعمت‌الله جزائری از طاعون فراگیر سال ۱۱۰۲ هجری و احکام آن

از آثار منحصربه‌فرد میان آثار علمای شـیعه، کتاب مسـکن الشجون فی حکم الفرار من الطاعون از سید نعمت‌الله جزائری (م ۱۱۱۲) شاگرد علامه مجلسی است. او در این کتاب از طاعونی که در سال ۱۱۰۲ در مناطقی از اسـتانبول تا عراق و جنوب ایران را فراگرفت، سـخن گفته اسـت. وی این کتاب را یک سال پس از طاعون یعنی ۱۱۰۳ در شهر شوشتر نوشته است.

جزائری کتاب یادشـده را در پنج باب نوشـته است: باب اول درباره مرگ و عجایب آن؛ باب دوم درباره اسـباب طاعـون؛ باب سـوم درباره حکـم فقهی فرار از آن؛ بـاب چهارم درباره اجل؛ بـاب پنجم درباره وظیفـه علمـا و حـکام در قبـال این‌گونه بلایا. در این کتـاب اطلاعات پراکنده خوبـی از دوره صفوی هست که همه اینها را سابقا در مقاله‌ای بر اساس نسخه شماره ۳۴۴۲ مرعشی نوشته‌ام.

جزائری می‌گوید: در سال ۱۱۰۲ طاعون در بلاد روم، یعنی در استانبول و شامات شایع شد. طاعون از آنجه به بغداد و مشاهد معظمه رفته و ساکنان فرات را نیز فراگرفت؛ پس از آن به بصره و از آنجا به هویزه و دورق رسید. این طاعون، به‌ویژه سبب شد تا در هویزه و دورق تعداد زیادی از علما و صلحا و زهاد و عبّاد تلف شده و مدارس و مساجد خالی شود. المقامات (نسخه ۳۴۹۶ مرعشی، برگ ۳۲۲).

در آن زمان، عِلْم و دانش، نوحه‌گر آنان شـد و نماز بر فقدانشـان گریسـت. سید نعمت‌الله آن سال را «عام الحزن» می‌نامد، مانند همان نامی که رسول خدا(ص) برای سال وفات ابوطالب و خدیجه

برگزیـد. نیـزآن را سـال تناثرالنجوم می‌نامد، نام سـال ۳۲۹ که مرحوم کلینـی و جماعت دیگری از علما در آن درگذشتند.

جزائـری درباره اسـباب شـیوع طاعون، مطالبـی را بیان می‌کند. به عقیده وی یکـی ازآنها، لطافت هواسـت که زود متعفن می‌شـود؛ نظیرشـام. گرچه فسـق و فجور نیز سـبب دیگری است و البته همین که درشـام قبوربنی‌امیه وجود دارد، برای شـیوع طاعون کافی اسـت. وی شیوع طاعون در بغداد را نیز به سبب وجود برخی از قبور در آنجا دانسته است.

وی می‌گویـد: درایـن سـال، وبـا و طاعـون درجزایـرمیان بصره و بغداد نیزشـایع بوده اسـت؛ اما جزایرطرف هویزه که همگی شـیعه علی بن ابی طالب هسـتند، هیچ‌گاه محل وبا و طاعون نبوده اسـت. دربصره نیزطاعون آمد و ازنظرسـیدنعمت‌اللّه، این امرعجیبی نیست؛ چراکه پیش ازآن نیزسـابقه داشـته است. جزائری می‌گوید ما ازبیسـت سال پیش به این طرف شاهد خرابی بصره بوده‌ایم و امسال نیز آنجا را طاعون فراگرفته است.

درباره هویزه می‌گوید تاکنون نشـنیده اسـت قبل ازاین طاعون درهویزه آمده باشـد؛ اما این بار از طریق بصره در این دیار نیز شایع شده است؛ چراکه برخی ازبیماران به آنجا آمده‌اند.

سیّد جزایری درباره وظایف حُکام و علما درقبال نزول این‌گونه بلایا می‌گوید: این وظیفه علماست تا با اولین وجود علایم بیماری وبا و طاعون، مردم را هشیارسازند. درمرحله نخست، مردم را توبه و استغفاردهند و بعد ازآن، آنان را ازارتکاب معاصی دورکرده، به دادن صدقه و سه روزروزه‌گرفتن ترغیـب کننـد. همچنیـن مردم را اعـم ازپیرزن و پیرمرد و اطفال و نیزحیوانات را به خارج شـهردر محـل شـریفی ببرنـد تا بـه گریه وزاری و دعا بپردازنـد. همراه اینان، باید اغنیا و اشـراف و امراء نیز باشند؛ چراکه خداوند سرآن دارد تا جبّاران را دربرابرخود متواضع و خاضع ببیند.

جزائـری می‌افزایـد: وظیفه علماسـت تا مـردم را به نقاط مرتفع ببرند و آب را ازسرچشـمه مصرف کنند. اگر درجمع‌شدن آنها ضرری وجود دارد، باید متفرق شوند.

وی درنهایت تأکید می‌کند: علمای ما متفق‌اند که در این موارد، مردم حق فراردارند وکسـی نباید آنها را به دلیل فرارشان متهم به گناه نموده، مانع ازرفتن‌شان شود.

دو پاراگراف اخیر وی، نکات بسیار مهم و اساسی هستند.

حاکم خبوشان و ادعای احیای دولت سربداران در سال ۹۶۷

میرزا احمد منشـی قمی درخلاصه التواریخ ذیل رویدادهای سـال ۹۶۷ و درعهد شـاه طهماسـب نوشته است:

و هـم درین سـال قلعه خبوشـان کـه مدت‌ها از تصـرف اولیای قاهـره بیرون رفته بود و شـهریار خبوشـان که خود را به سـربداران سـبزوار انتسـاب می‌داد در آنجا متحصن شـده لوای مخالفت بر می‌افراشـت و مکررا امرای نامدار از اسـفراین و نیشـابور حسب الامر مطاع به تسخیر قلعه مذکور رفته صورت فتح به هیچ وجه میسر نمی‌شد. اتفاقا از تأییدات ربانی که همیشه شاه عالی را روزی می‌شـد که بی‌معاونت لشـگر و امداد عسـکر فتوحات دسـت می‌داد، جمعی در قلعه با شـهریار سـربدار برسـر نزاع و جدال درآمده، شـهریار را به قتل رسانیدند و سر او را با کلید قلعه به پایه سریر اعلی فرستاده، خطه خبوشان و نواحی به تصرف غازیان درآمد و آمدوشد ازبکان بهمان از آن نواحی کم شد و باعث رفاهیت رعایای آن حدود و ولایت اسفراین شد.

گفتنی است خواجه علی مؤید سربداری، آخرین حاکم سربداری در سال ۷۸۲ ق مغلوب تیمور شد و در زمره اصحاب او درآمد و سـال ۷۸۸ درگذشـت. این مدعی ۱۸۵ سـال بعد از انحلال این دولت، مدعی آن شده است.

زهد و تقوای تولیت آستان قدس رضوی در دوره طهماسب

میرزا احمد منشـی ذیل وقایع سـال ۹۷۰ از درگذشت خلیفه اسدالله اصفهانی یاد کرده که ده سال تولیت آستان قدس رضوی را داشت و از زهد او چنین یاد کرده است:

و هم درین سال سیادت پناه استادی خلیفه اسدالله متولی آستانه مقدسه منوره عرش منزله در آن روضه مقدسه به جوار رحمت ایزدی پیوست. وی از سادات عظیم الشأن و خلفای رفیع المکان دارالسلطنه اصفهان بود و به انواع خصایل و فضایل آراسته درجامعیت علوم عقلی و نقلی از اکثر علمای مشـهد مقدس رجحان و تفوق داشـت. ذهن دراکش کشاف غوامض معارف یقینی و فهم به ادراکش حلال مشـکلات مسـایل دینی. با وجود اسـتجماع فضایل و دانش در فن شعر سرآمد شعرای زمان و از نظاره جوانان رعنا و گلرخان زیبا همیشه محظوظ و فرحان بود.

تقید به شـرع و پرهیزگاری وی به مثابه‌ای بود که با وجود کثرت و ازدحام مشـایخ و فضلا و علما، شاه جم جاه شیخ الاسلامی مشهد مقدس را به او رجوع فرموده بودند.

میـر مرحـوم مدت ده سـال تولیـت که در منزل بالینگاه آرامگاه داشـتند [خانـه ای به او اختصاص داده بودند]، چون شـایبه و دغدغه در آن منزل فرموده بودند، يك ركعت از صلوة خمسـه در آنجا نگذاردند و صبح و ظهر و عشـا را در آن روضه عرش آسـا گذراندند و از آب قنات سـناباد که از صحن جاریسـت به دسـتور وضو و غسـل نفرمودند، و از سـرکار حضرت عمله و فعله او، انگشت بر طعام و شـربت نزدند، و اوقات خود به محصولی که در اصفهان داشـت از آنجا آورده می‌گذرانید. اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده میر مرحوم بسیار است .... از میر هرگز فرزندی نشد و عقبی از و نماند. در پای پایین آن حضرت مدفنی جهت خود ترتیب داده، مدفون شد. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

وقتی شاه طهماسب به تاریخ تیموری استناد کرد

شـاه طهماسـب وقتی برادرش القاس میرزا بروی شـورید و به اسـتانبول گریخت، بعدا با سلطان سـلیمان بـه ایـران یورش آورد، سـپس به قم وکاشـان و نواحی دیگرحمله کـرد و عاقبت در ۹۵۶ دستگیر شد، نکته ای به او گفت و به تاریخ تیموری استناد کرد. متن جالبی است:

شـاه عالمیـان وی را مخاطب سـاخته به اوگفتند که دیدی که آقای مـن که حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین باشـد، چون ترا پیش من آورد. به تو چه بد کرده بودم که از من روگردان شـده به خونـدگار ملتجی شـدی. من بـا تو آنچنان بودم که هـرگاه تاریخ تیموری می‌خوانـدم، به این بیت می‌رسیدم. شعر:

شده شاهرخ همرهش در مصاف بسان دو شمشـــــــیر در یک غلاف

می‌گفتـم مـن و القـاس این حال داریم. مـن ترا از دیگر بـرادران و فرزندان دوسـت‌تر می‌دارم و در مشـهد مقـدس مقـرر بود که دویسـت و پنجاه تومان به سـادات و صلحا و اتقیا قـرض دهند که تا القاس زنده باشد، زر از ایشان نگیرند که همیشه در آن آستان در دعای درازی عمر او باشد.

القاس سـکوت اختیار کرده، خجل و منفعل سـر در پیش انداخته، قوت گفتار و قدرت دادن جواب نداشت. نواب کامیاب مالك رقاب این داستان را بر زبان الهام بیان جاری گردانیدند.

خبری از یک طاعون

دربـاره طاعون یا مرگ سـیاه، کتاب‌ها و مقالات متعددی نوشـته شـده اسـت؛ آثـاری که خواندنی هسـتند و می‌توانند دایره تعامل مسـلمانان را با طاعون به عنوان یک بیماری نشـان دهند. متن زیر خبری از یک طاعون ازکتاب نهر الذهب فی تاریخ حلب اسـت که سـال ۷۴۹ آمده و دامنه تلفات آن بسیار گسترده بوده است.

طاعون همیشـه ضربات سـهمگینی بر جامعه بشـری در شـرق و غرب زده است؛ اما عبرت‌گرفتن از گذشـته و تلاش برای کاسـتن از دشـواری‌های آن، بسـیار سـودمند اسـت. دانش بشـر درباره بیماری‌های واگیردار تا اواخر قرن نوزدهم بسـیار اندک بود و برای حل آن جز قرنطینه و جداسـازی راهی نمی‌شناخت. امروزه می‌دانیم تمام راه‌حل‌های قدیمی که در کتاب‌های طبی در این باره داده می‌شد، مبنای غلطی داشته است؛ زیرا اساسا شناخت درستی از ماهیت بیماری و ویروس‌ها وجود نداشت و در واقع، اطلاعات پزشکی قدیمی در این زمینه صفر بوده است.

امـا در قـرن اخیـر هم با وجود کشـف‌های بـزرگ علمی، سـاختن ابزارهای دقیق و حل بسـیاری از مشـکلات واگیردار شناخته شـده و سـاختن انواع واکسـن‌ها، به قول بیل گیتس، قدرت بشـر در برابر بیماری های فراگیر ناشـناخته عاجز اسـت؛ بیماری‌هایی که ممکن اسـت در یک زمان کوتاه تا

نیمی از مردم جهان را گرفتار مرگ کند. اما سـادگی های ما در این باره که ناشـی از عقب ماندگی های ذهنی است، همچنان در این روزگار هم دیده می شود؛ مسائلی که سبب می شود مسائل را سبک بگیریـم و بـرای آنهـا هزینه و وقت و دقت و آموزش و پژوهش کافی اختصاص ندهیم. مشـکل ما ساده انگاشتن مسائل، اعتماد به نفس بیهوده و به کاربردن راه حل های قدیمی، کهنه و بی خاصیت و از همه مهم تر فلسفه های کلی در این باره است.

چنان کـه گذشـت، متـن زیر گـزارش یک خبر دربـاره یک بیمـاری فراگیر اسـت و از جهات مختلف می توان در آن تأمل کرد.

سال ۷۴۹ طاعون بزرگی آمد که مرگ ومیر فراوانی به دنبال داشت و بسیار فراگیر بود و در گذر زمان، مثل آن شـنیده نشـده بود. بسیاری از سرزمین ها و خانه ها را خالی کرد و مردمان را گرفتار بیماری سـکوت نمود. وقتی کسـی به این طاعون گرفتار می شـد، یک ساعت شـنی بیشتر دوام نمی آورد. همـان وقـت با خانـواده اش وداع می کرد، آسـیابش را تعطیل می کرد، قبرش را آمـاده می کرد، به خانه می رفت و می مرد. گاهی تلفات یک روز شـهر حلب تا ۵۰۰ نفر می رسـید. در دمشـق تا ۱۰۰۰ نفر می رسـید. در دیار مصر، در یک روز تا ۲۰ هزار نفر هم مردند. این خبری اسـت که رسـیده است. این طاعون یک سال طول کشید و طی آن یک ثلث مردم عالم از بین رفتند.

در این وقت بود که رزق و روزی شاغلان به کفن و دفن زیاد شد و خوشی زیر دل آنها زده، به لهو و لعب مشغول کند ... آن وقت می دیدید که بزرگان حلب نشسته اند و کتاب های سنگین طبی را مطالعه می کنند [و هم يطالعون من كتب الطب الغوامض] و با خوردن ترشیجات خود را درمان می کنند، و از خاک ارمنی استمداد می گیرند و خانه هایشان را با عنبر و کافور و صندل بخور می دهند، انگشتری از یاقوت درست می کنند و در خوراکشان از سرکه و پیاز استفاده می نمایند. گویند که مبدأ این طاعون از ظلمات [سـمت مغرب و اقیانوس اطلس] بوده؛ آن هم پانزده سـال پیش از آنکه به حلب برسـد. این ششمین طاعون در اسلام است (نهر الذهب فی تاریخ حلب، ۱۵۲/۳).

خراب شدن ایوان شاهی بر سر اعیان و علما در روز عید قربان ۱۱۰۵

روز یکشـنبه عید اضحی حضرت اعلی در ایوانی که اسـتادان نجار به چوب ها و سـتون ها در جنب دیوان خانه همایون ترتیب داده به نی پوشـیده بودند، به ترتیب مقدمات جشـن اشـاره فرموده جشـن های گوناگون گسـتردند. فرمانبران در صدر مجلس جهت جلوس همایون مسند شاهانه و اورنك پادشـاهانه نصب نمودند، و صدور عظام و علماء اعلام و امراء و وزراء و ارکان دولت بر در کریاس گردون اساس جمع آمده منتظر بودند که بشرف عتبه بوسی مشرف گشته زبان به تهنیت عید و مبارک بادی آن روز سعید گشایند.

قریـب بظهـری که هنگام بیرون آمدن حضرت اعلی بود مقرر شـد که حاضـران بارگاه معلی از ابنای

ملوك و ســلاطین میرزاده‌های داغســتان و اهالی شــیروان و اعیان قزلباش بایوان رفته هریک در مکان مناســب قرار گیرند که بعد از ترتیب مجلس و اجلاس مجلســیان حضرت اعلی شــاهی ظل اللهی بایوان تشــریف آوردند و ایشیك‌آقاســیان هر یک را فراخور قدر و منزلت جا می‌نمودند هنوز دودانك مردم قرار نگرفته بودند که از تقدیر فلکی تزلزل در بنیان ثبات و قرار ایوان افتاده فرود آمده، میرزاده‌ها و مردم داغســتان که در یك طرف نشســته بودند در آغاز فرود آمدن خبردار شــده خود را بیرون انداختند، و صدور و علماء که دست و پای حرکت نداشتند در زیر گل و چوب ماندند.

از اتفاق حسنه جمعی از بیل داران خاصه شریفه در برابر ایوان مذکور طرح باغچه انداخته کار می‌کردند فی‌الفور هجوم آورده چوب و گل را به یك طرف ریخته زیرمانده‌ها را یك یك بیرون می‌آوردند. جمعی دیگر که حیات داشــتند، خصوصا قاضی خان صدر و میر جلال الدین حســن صدر و میر سید محمد قاضی معســکر ولد میر سید حســین مجتهد و میر صدرالدین محمد علوی محتســب الممالك و ولد میر عباس گیلانی که از زمره علماء بود و حاجی عنایت تبریزی را بیرون آوردند.

اما اکثر مجروح و ناتوان و اعضایشــان درهم کوفته شــده رنگ رخسارشــان به نوعی تیره و تار شده بود که هیچ یک را نمی‌توانست شناخت.

حضــرت اعلــی شــاهی ظل اللهی از این حال خبردار گشــته، بیرون تشــریف آورده، امر فرمودند که همــان‌دم فصــاد آورده همگــی را فصد کردند. بعــد از فصد اندکی بحال خود آمدنــد. روز دیگر میر صدرالدین محمد علوی که جگرش قصور کرده بود، برحمت ایزدی پیوست و دیگران صاحب فراش گشــته، در تاریخ شــب جمعه هشــتم شــهر ربیع الثانی میر جلال الدین حســین صدر نیز که از آن کوفت تا ســه ماه صاحب فراش بود و درد معده و اســهال علاوه آن گشــته، مریض و علیل شده بود دار فانی را وداع نموده به سرای باقی انتقال نمود و دیگران صحت یافتند.

از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که منجمان خاصه شریفه از زایجه طالع اقدس یافته بودند که در نصف النهار آن روز ذات مقدس را احتمال ضرر و آســیبی هســت؛ اما از تأثیر نظرات کواکب سعد که در آن وقت بکوکب عمر و دولت صاحب طالع ناظرند امید هست که جبران نحوست شده المی بذات مقدس نرســد در خلوتخانه خاص آن حضرت را دم به دم بحرف و حکایت مشــغول ساخته‌اند که تا انقضای معظم تأثیر حرکتی از آن حضرت واقع نشود و بدین جهت تأخیر در بیرون آمدن واقع شده بود که آن حالت روی داد.

اما راقم حرف بی‌واسطه از وحید الزمانی مولانا علیرضای خوشنویس که از خواص مقربان حضرت اعلی بود استماع نمودم که از زبان الهام بیان آن حضرت تقریر می‌کرد که وقت بیرون آمدن خوابی بــر آن حضــرت غلبه کرده، بی‌اختیار بخواب می‌روند و هنوز در خواب بود که این قضیه ســانح شــد و ســبب تأخیــر و تعویق بیرون آمدن آن خواب بی‌اختیــار بود که به نیروی بخت بیدار بر آن حضرت

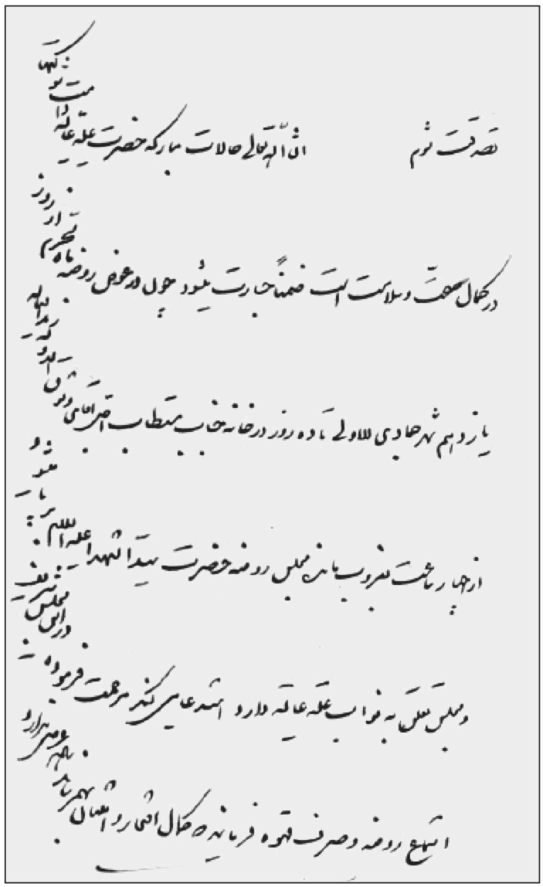
غلبه کرده، پیش از آنکه حضرت اعلی بایوان رفته بر سریر دولت قرار گیرند، این صورت روی نمود.

آری آن را که حفظ الهی نگهبان اســت، از حوادث روزگار چه ضرر و آنجا که لطف ایزدیســت، ثوابت و سیار را چه اثر.

دعوت به روضه‌ای که عوض محرم در جمادی الاولی برگزار شده، در خانه وثوق‌الدوله

تصدقت شوم

ان‌شاءالله تعالی حالات مبارکه حضرت علیه عالیه دامت شوکتها در کمال صحت و سلامت است. ضمنا جسـارت می‌شـود چون در عوض روضه ماه محرم از روز یازدهم شـهر جمادی الاولی تا ده روز در خانـه جنـاب مسـتطاب اجل آقای وثوق الدوله ایده الله از چهار سـاعت به غـروب مانده مجلس روضه حضرت سیدالشـهداء علیه السـلام برپا می‌شود، و مجلس تعلق به نواب علیه عالیه دارد، اسـتدعا می‌کند مرحمت فرموده در این مجلس شـریف اسـتماع روضه و صرف قهوه فرمایند که کمال افتخار و امتنان بهم رساند. زیاده عرضی ندارد.



استفتاء از سید محمدکاظم یزدی درباره خواندن خبر عروسی حضرت قاسم

یک گروه واتسـابی با عنوان «مرکز النجف الاشـرف» که اسـناد و تصاویر خوبی از تاریخ حوزه نجف، علما و رویدادهای آن منتشـر می‌کند، این سـند را منتشـر کرده است [تصویرش را پایین ملاحظه فرمایید] و چـون فارسـی بوده، درخواسـت کرده اسـت تا کسـی آن را به عربی ترجمه کنـد تا از آن استفاده بیشتری بشود. بنده فارسی را در اینجا بازنویسی می‌کنم. به نظرم فارغ از هرچیز، بسیار آموزنده اسـت. سـؤال از آیت‌الله العظمی سید محمدکاظم یزدی (قدس سره) (م ۱۳۳۷ق / ۱۲۹۷ ش) درباره خواندن واقعه عروسی قاسم در روضه‌خوانی‌ها و توهین به کسانی است که آن را قبول ندارند. هم سؤال و هم جواب حاوی نکات جالبی است. پیداست که از علمای دیگر هم بوده است؛ اما این فقط پاسخ مرحوم یزدی است.

چـه می‌فرماینـد علمای اعلام و مجتهدین عظام کربلا و نجف ـ مدّ الله ظلّهم علی رؤس الانام ـ در باب وقوع عروسـی حضرت قاسـم روز عاشـورا؟ آیا خواندنش علی الاطلاق جایز اسـت یا خیر؟ این قضیه روز عاشورا واقع شده است یا خیر؟ و آن کسی که بدلخواه خود بخواند و قدح کند اعاظم علما را که این قضیه را غیرواقع می‌داند، حالش چه باشد و در فسق او چه فرمایند؟ بیان واقع را نمایند تا آنکه، نسـبت کذب به معصوم داده نشـود مِن بعد، و بی‌باکان زبان شـوم خود را از قدح علمای سلف و خلف که منکر وقوع این منکر می‌باشند باز [ننمایند] بیّنوا تؤجروا آجرکم الله.

بسم الله الرحمن الرحیم

وقوع این قضیه معلوم نیسـت، هرچند در بعض کتب بدون سـند معتبر مذکور باشد. و خواندن آن با اظهار جزم و عدم جزم به وقوع مشکل است. و قدح علمای اعلام که این مطلب را انکار کرده‌اند بدلخواه جایز نیست. والله العالم، و هو الموفّق لمراقبته فی جمیع الاحوال و الاوقات، و تحصیل رضاه فی جمیع الاعمال و الاقوال، و فی سایر الحرکات و السکنات.

الاحقر محمدکاظم الطباطبائی

چه میفرمایند علمای اعلام و حجج [illegible] عظام کربلا و نجف
مدّ الله ظلّهم علی رؤوس الانام در باب وقوع عروسی حضرت
قاسم روز عاشورا یا خواندن آن علی الاطلاق جایز است
یا خیر این قضیه روز عاشورا واقع شده است یا خیر
و اکسی که بر خواه خود بخواند و قدح کند اعاظم علما
که این قضیه را غیرواقع میدانند حالش چه باشد و در
اوهم فرمایند بیان واقع را نمایند تا آنکه نسبت کذب
بمعصوم داده نشود من بعد و دیگر باکی از زبان شوم
خود را از قدح علمای سلف و خلف که منکر این وقوع
منکر میباشند باز [illegible] بینوا توجروا اجرکم الله

یک نامه دوستانه از یک نسخه خطی

قربانت گردم

عجب عجب که ترا یاد بی‌نوا آمد

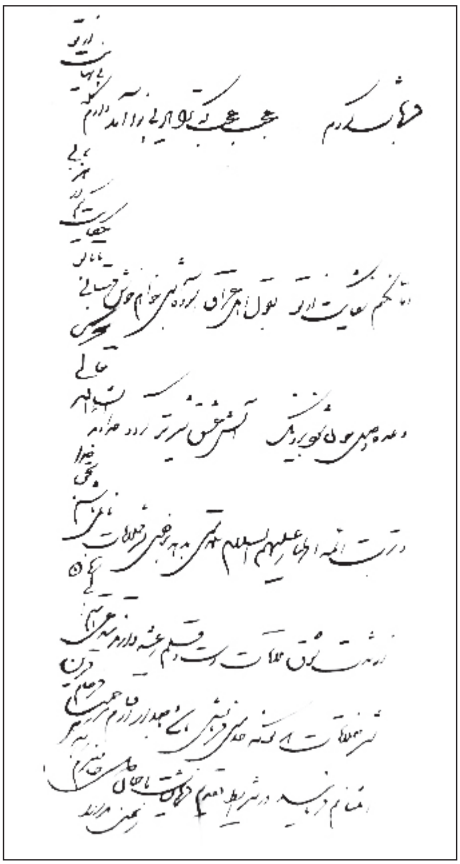
دارم گلـــــه بی‌نهایـــــــت از تو   امـــــا نکنم شــــــکایت از تو

به قول اهل عراق:

آسوده شبی خواهم خوش مهتابی   تا با تو حکایت کنـــــــم از هر بابی

وعده وصل چون شـــــود نزدیک   آتش عشـــــــق تیزتـــــــر گردد

خداوند ان شـاءالله تعالی به حرمین و تربت ائمه اطهار علیهم السـلام سـلامتی بدهد، بزودی به شـرف ملاقات نائل باشـم، به حق خدا از شـدت شوق ملاقات دسـت و قلم رعشه دارند. مستدعی هسـتم الی زمان شـرف ملاقات، هرگونه خدمتی فرمایشی باشد، به اصدار ارقام مرحمت فرجام، قرین امتنانم فرمایید، در شرایط تقدیم فرمایشات با جان و دل حاضرم. زیاده عرض و زحمتی ندارد.



میرداماد و مقایسه خودش با خواجه نصیر

نسـخه‌ای از دیوان اشـراق «میرداماد» را میان نسـخه‌های خطی کتابخانه مسـجد اعظم می‌دید. آگاهم که دیوان او منتشـر شـده، اما این اشـعار را که درباره نگاه مولوی به فلسـفه اسـت،ـ و نقد میرداماد و یاد از فخر رازی و نصیرالدین طوسـی و بعد هم سـتایش از خودش که رسـم همیشگی اوست، برایم جذاب بود:

لمونا الرومی علیه ما علیه

پای اســـــــتدلالیان چوبین بود	پای چوبین سخت بی تمکین بود

قال قدس سره فی الجواب:

ای که گفتی پای چوبین شـــــد دلیل	ورنه بودی فخـــــــر رازی بی‌بدیل
فخر رازی نیســـــــت جز مرد شکوک	گر تو مــــــــردی از نصیرالدین بکوک
هســـــــــت در تحقیق برهان اوستاد	داده خاک خرمن شُـــــــبهت بباد
فرق ناکرده میــــــــان عقل و وهم	طعنه بر برهــــــــان مزن ای کج بفهم
در کتاب حق اولــــــو الالباب بین	وان تدبر را که کرده اســــــت آفرین
چیست آن جز مسلک عقل مصون	گر نداری هســــــــتی از لایعقلون
خار شبهت نیســـــــت جز در راه وهم	در خرد بد ظن مشـــــــو ای کور فهم
از هیولی وهمها را پا کج اســــــــت	کج نظر پندارد این ره اعوج اســـــــت
ز آهن تثبیت فیــــــــاض مبین	پای اســـــــتدلال کردم آهنین
پای برهان آهنیــــــــن خواهی براه	از صراط المســــــــتقیم ما بخواه
پای اســــــتدلال خواهی آهنین	نحن ثبّتاه فـــــــی الافق المبین
کرده ام از ابـــــــر خالص ده قبس	تا شــــــــد عقل مضاعف مقتبس
عقل و روح و جــــــان بهم بگداختم	تا کتاب ده قبــــــــس پرداختم
نسخه کردش فیض فیاض حکیم	تا شــــــفا یابد از او عقل سلیم
در کتاب ده قبس بین صبح و شام	عالــــــــم انوار عقلی و السـلام

سندی درباره نزاع بر سر تولیت مسجد جامع عتیق اصفهان از سال ۱۳۳۰ ق

وزارت معارف و اوقاف و فوائد عامه

اداره اوقاف اصفهان

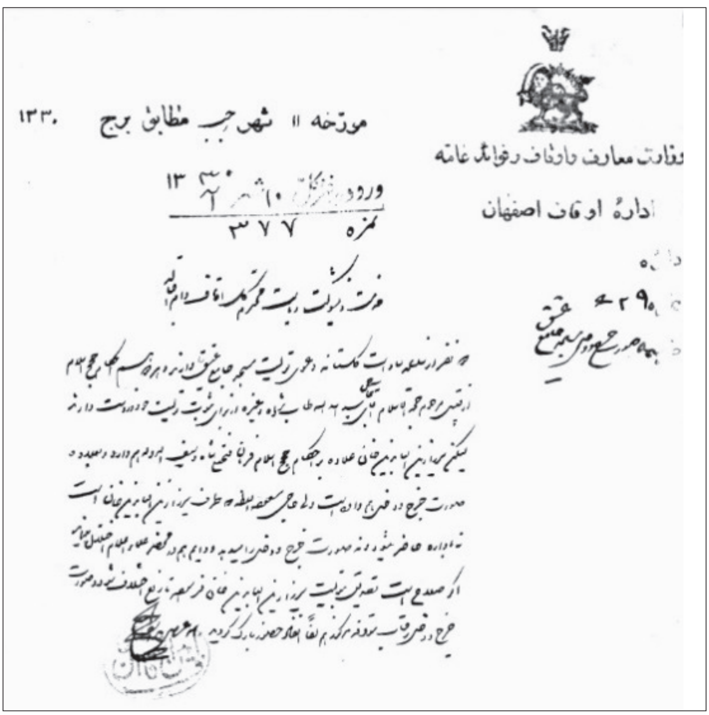
مورخه ۱۱ شهر رجب مطابق برج ۱۳۳۰

ورود به دفتر کل ۱۰ شهر الله ۱۳۳۰/ نمره ۳۷۷

خدمت ذی شوکت ریاست محترم کل اوقاف دام اقباله

دو نفر از سلسله سادات گلستانه، دعوی تولیت مسجد جامع عتیق را دارند و هر دو هم احکام حجج اسلام از قبیل مرحوم حجت الاسلام آقای حاجی سید اسدالله طاب ثراه و غیره از برای ثبوت تولیت خود در دست دارند، لیکن میرزا زین العابدین خان علاوه بر احکام حجج اسلام، فرمان فتحعلی شاه و سیف الدوله هم دارد، و به علاوه صورت خرج و دخل هم داده است؛ ولی حاجی مسعودالسلطنه که طرف میرزا زین العابدین خان است، نه به اداره حاضر می شود و نه صورت خرج و دخل را می دهد، و دایم هم در محضر علمای اعلام اختلال می نماید. اگر صلاح است، تصدیق به تولیت میرزا زین العابدین خان فرموده تا رفع اختلاف شود و صورت خرج و دخل رقبات موقوفه مذکور هم لفا ایفاد حضور مبارک گردید.

(محل مهر و امضا)


وزارت معارف و اوقاف و فوائد عامه

اداره اوقاف اصفهان

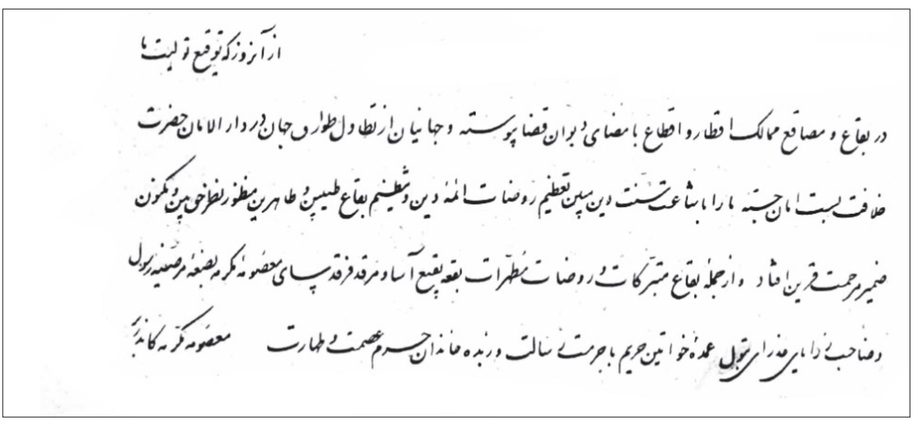
مورخه ۱۱ شهر رجب مطابق برج ۱۳۳۰

نمره ۳۷۷

فرمان تولیت میرزا اسدالله برای حرم حضرت معصومه (س) و دیگر بقاع قم

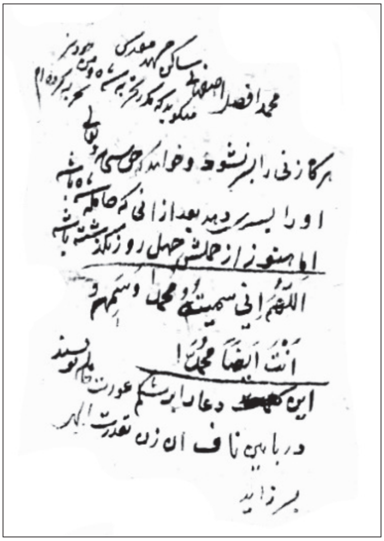
[احتمالا از فتحعلی‌شاه]

از آن روز که توقیع تولیت ما در بقاع و مصاقع ممالک اقطار و اقطاع به امضای دیوان قضا پیوسته، و جهانیان از تطاول طوارق جهان در دارالامان حضرت خلافت بست امان جسته، ما را به اشاعت سنّت دین مبین، تعظیم روضات ائمه دین و تنظیم بقاع طیبین و طاهرین منظور نظر حق بین و مکنون ضمیر مرحمت قرین افتاد، و از جمله بقاع متبرّکات و روضات مطهّرات، بقعه‌ی بقیع آسا و مرقد فرقدسای معصومه مکرّمه بضعه مرضیه رسول و صاحب رزایای عذرای بتول، عمده خواتین حریم با حرمت رسالت، و زبده خاندان حرم عصمت و طهارت، «معصومه مکرّمه کاندر برکرام / هرکس گزید بندگی او مکرّم است / آن کو به وصف مرقد او پیر عقل گفت / این بارگاه فاطمه یا عرش اعظم است / نه مریم و نه آسیه خوانم ورا از آنک / در قدر بیش از آسیه افزون مریم است» محیی ملکات مادر عیسی، فاطمه بنت موسی ـ علیه و علیها السلام و الثناء ـ و دیگر مراقد و مضاجع امامزادگان عظام و فضلای عالی‌مقام است که در دارالایمان قم تشریف وقوع دارد، چون در این اوقات میرزا سیدمحمد متولّی بقاع مزبور به رحمت ایزدی پیوسته، و مدارج استعداد و شایستگی عالیجاه سیادت و سعادت همراه نتیجة السادات و الافاخم میرزا اسدالله ولد مرحوم مزبور بر پیشگاه خورشید ظهور ظاهر آمده، از ابتدای هذه السنه پیجی ئیل خجسته دلیل، تولیت بقعه شریه معصومه معظّمه و سایر بقاع و مزارات و مقابر فضلای مدفونین بلده و بلوکات دارالایمان مزبور به مشارالیه مفوّض و مرجوع داشتیم، و بدین خدمت با سعادت پایه مفاخر او را بر افاخر و اکابر افراشتیم. باید از روی کمال اهتمام به ملزومات خدمت مزبور قیام، و در طی آن تحصیل دعای خیر به جهت دولت ابد ارتسام نماید و عهده شناسند.


از آن روز که توقیع تولیت ما
در بقاع و مصاقع ممالک اقطار و اقطاع به امضای دیوان قضا پیوسته و جهانیان از تطاول طوارق جهان در دار الامان حضرت
خلافت بست امان جسته ما را به اشاعت سنت دین مبین تعظیم روضات ائمه دین و تنظیم بقاع طیبین و طاهرین منظور نظر حق بین و مکنون
ضمیر مرحمت قرین افتاد و از جمله بقاع متبرکات و روضات مطهرات بقعه بقیع آسا و مرقد فرقدسای معصومه مکرمه بضعه مرضیه رسول
و صاحب رزایای عذرای بتول عمده خواتین حریم با حرمت رسالت و زبده خاندان حرم عصمت و طهارت معصومه مکرمه کاندر

برای آنان که خواهان پسر هستند

محمدافضل اصفهانی ساکن مشهد مقدس می‌گوید که مکرر تجربه شده و من خودم نیز تجربه کرده‌ام. هرگاه زنی را پسر نشود و خواهد که حق سبحانه و تعالی او را پسر دهد، بعد از آنکه حامله شده باشد؛ اما از حملش چهل روزگذشته باشد؛ «اللهم انی سمیته محمد و سمه انت ایضا محمد» این دعا را بر شکم عورت حامله نویسند در پایین ناف آن زن، به قدرت الهی پسر زاید.


محمد افضل اصفهانی ساکن مشهد مقدس میگوید که مکرر تجربه شده و من خودم تجربه کرده‌ام
هرگاه زنی را پسر نشود و خواهد که حق سبحانه و تعالی
او را پسر دهد بعد از آنکه حامله شده باشد
اما هنوز از حملش چهل روز نگذشته باشد
اللهم انی سمیته محمد و سمه
انت ایضا محمد
این دعا را بر شکم عورت حامله نویسند
در پایین ناف آن زن بقدرت الهی
پسر زاید

دو مورد پیشگویی و خواب‌دیدن برای پهلوی‌ها

بارها در تاریخ به مواردی برخورد کرده‌ایم که کسانی ـ با پیشگویی منجمانه یا خواب‌دیدن ـ مدعی می‌شوند فلان شخص به پادشاهی خواهد رسید. چنان‌که بسا خواب می‌بینند یا مدعی می‌شوند کسانی بـه آنـان خبرداده‌اند که قراراسـت بلایی برسـرفلان پادشـاه بیاید و دراین بـاره به او خبر می‌دهند تا کاری برای او کرده باشند. برخی از اینها ممکن است انتظار پاداشی را داشته باشند؛ اما برخی هم بالاخره چیزی درعالم خیال، خلسه یا خواب دیده‌اند. برفرض چون درفکرش بوده‌اند یا با روش‌های دیگری که دراین موارد وجود دارد، چیزی مشاهده کرده وآن را بیان می‌کنند. این افراد حتی اگرخیلی زاهد باشـند، دلیلی ندارد کسـی حرفشـان را باورکند. بماند که ازصدها هم یکی از آنها درست درنمی‌آید؛ اما کافی است یکی درست دربیاید، آن وقت معرکه فراوانی درست می‌شود و آثاراجتماعی و سیاسی‌اش را هم دارد. اصولا سیاستمداران به این موارد علاقه نشان می‌دهند.

این روزها دو مورد جالب دیدم که ارائه می‌دهم.

نخسـت: درخاطرات منوچهرهاشـمی ازارکان سـاواک که ضمن پروژه «تاریخ شـفاهی هاروارد» ضبـط و منتشـرشـده، دیـدم کـه ازخاطرات زمان مشـهد خود می‌گویـد و ضمن آن یـادی هم از

ســیدجلال‌الدین طهرانــی دارد. وی در موارد مختلف به او اشــاره می‌کنــد و ازجمله مواضع او را در جریان اجرای اصلاحات ارضی در مشــهد که در مخالفت با اجرای آن بوده، بســیار تقبیح می‌کند. در انتهای نوار دهم و اوایل نوار یازدهم، منوچهر هاشمی می‌گوید:

«[طهرانی] یک آدم خاصی بود که فکر می‌کنم که غالب شخصیت‌های محلی او را می‌شناسند. مثلا در تمام دوران اســتانداریش این یک دفعه رأی مثبت نداده بود. تمام آرایش یا منفی بود یا کبود بود، و اینها و با تمام این اینها، مورد توجه ملکه مادر بود. این از دوستان سیدضیاء طباطبائی بود و در کودتای ۱۲۹۹ در دربار این به صورت کف‌بین و دســت‌بین در دربار قاجاریه نفوذ داشــته، و یک روزی درباری‌ها را تحریک می‌کرده که من خواب دیدم که رضاخان شاه می‌شود. این مسئله پخش می‌شــود که ســردار ســپه بود، آن روز می‌فرســتند این را پیدایش بکنند. این قایم می‌شود تا پس از مدتی که قاجاریه ســقوط می‌کند، می‌روند می‌گویند این آخوندی اســت که خوابی دیده و اینها. اعلی‌حضرت او را می‌فرستد به بلژیک شانزده‌سال، می‌آید آنجا تحصیل می‌کند، آنجا می‌ماند. بعد از وقایع ۱۳۲۰ که برمی‌گردد به ایران، سفیر می‌شود می‌رود به بلژیک ....».

باقی داســتان را می‌دانیم، ســیدجلال در بیشتر دوره پهلوی، مناصب مهمی داشت که مهم‌ترین آنها نایب التولیه آســتان قدس رضوی و اســتانداری خراســان بود و اخیرا هم ســرکارخانم طلایی کتابی با عنوان پژوهشــی در احوال و اســناد ســیدجلال‌الدین طهرانی نوشته‌اند. آخرین سمت او نایب الســلطنه شــدن او از طرف شــاه در وقت خروجش از ایران بود که چند روز بعد، طهرانی هم از ایران رفت و پاریس خدمت امام رسید و باقی ماجرا ... .

مقصــودم همان پیشــگویی او بود که شــاید به همیــن دلیل مورد توجه ملکه مادر بوده اســت. با این همه ســیدجلال مرد دانشــمندی اســت و گاهنامه‌های او بســیار ارزشــمند هســتند، مردی علم‌دوســت بــود که برای نخســتین بار تاریخ قم، این اثر ارزشــمند را منتشــر کرد کــه از کتاب‌های بسیار مهم در تاریخ محلی ایران است. اینکه هاشمی هم می‌گوید او تمام این سال‌ها بلژیک بوده، شــاید درســت نباشد؛ زیرا گاهنامه‌های او از ســال‌های ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و جز این، همه در تهران منتشر می‌شد و بسیار هم غنی هستند. در این گاهنامه‌ها طهرانی یک نگاه به علم سنتی دارد و یک نگاه جدی‌تر به دانشمندان روز دنیا. به‌هرحال شخصیت مهمی است که به نظرم هنوز درباره وی کاری نشــده اســت؛ اما آن کف‌بینی‌اش ... فعلا موضوع این یادداشــت است که اگر راست باشد، بالاخره به نان و نوایی رسیده است.

دوم: متن نوشته‌ای مشتمل بر خواب شخصی به نام علی‌اصغر فراشبندی درباره ترور شاه است. این نوشــته متاســفانه سال ندارد (هرچند هشــتم ربیع المولود قید شده از اما چه سالی؟ معلوم نیســت). فکــر می‌کنم باید مربوط به اوایل دوره محمدرضا پهلوی باشــد کــه این خواب مربوط به

اوســت. وی که از صوفیان ذهبی اســت، در یک فضای صوفیانه این خواب را دیده اســت که کســی قصد ترور شاه را دارد. در این وقت حضرت وحید الاولیاء، در خواب ایشان با چشم، چنان ضربه ای به آن نابکار می‌زند که درجا افتاده و از بین می‌رود... در آخر این یادداشــت آمده اســت شب بعد هم خــواب دیــد حضرت وحید الاولیاء به او گفته اند به آقای شــرقی، مدیر روزنامه پارس اطلاع دهد که این را به شاه بگوید. متن این خواب که در پایان یک نسخه خطی آمده، بدین شرح است:

واقعه آقای علی اصغر فراشبندی شب پنجشنبه ۸ ربیع المولود

در خواب دیدم در حالی که بالای تربت عارف ربّانی خواجو ـ قدّس سرّه ـ رو به قبله نشســته بودم، اعلی‌حضرت همایون شاهنشاه محمدرضا پهلوی را مشاهده نمودم که با لباس مسافرت و چهره گردآلود از راه کوهستان به طرف حقیر تشریف آوردند. از جا برخاستم، سلام کردم و مراسم احترام به جا آوردم. اعلیحضرت همایون فرمودند که دولت‌سـرای آقا میرزا احمد عبدالحی مرتضوی تبریزی الملقّب به نایب الولایه و مؤیّد الفقرا کجاست؟ عرض کردم: جان نثار منتظر اجلال شاهنشاه بودم که راهنمایی کنم. در باطن مثل این بود که قبلاً برای راهنمایی شاه منتظر بودم؛ در حالی که هیچ‌کس و هیچ جنبنده‌ای را نمی‌دیدم. شاهنشاه را یکسره از سر تربت خواجو به دولت‌سرای حضرت قطب العارفین وحیدالاولیا آقای آقا میرزا احمد آوردم و درب دولت‌سـرا باز بود؛ در حالی که حضرت وحید الاولیا در زیر درخت دولت‌سـرا روبروی قبله نشســته بودند. شاهنشــاه و حقیر شــرفیاب شــدیم. حضرت وحیدالاولیا از جا برخاســتند. شاهنشــاه دســت حضرت آقا را در دســت داشتند و یکدیگر را بوسیدند و شاهنشاه در طرف راست حضرت آقا ایستادند و من در طرف چپ حضرت نایب الولایه به آقای آقا میرزا ابوالحســن که همیشــه در خدمت مبارک است، فرمودند: یک لیوان شربت جهت شاهنشاه بیاورید. ایشان شربت تقدیم شاهنشاه نموده نوش جان فرمودند.

در باطن این کلمات به حقیرم الهام می‌شد که عیناً به شاهنشاه عرض می‌شد: سعادت دائمی راحتی که می‌خواستید اینجاست، و آنچه آرزو داری، بخواه که دیدم شاهنشاه مضطرب و هراسناک گردیده و می‌خواهد خود را در طرف راست حضرت وحیدالاولیا پنهان نماید که کسی ایشان را نمی‌بیند. حقیر متوحّش شده به اطراف تماشا کردم. دیدم شخص متوسط القامة که خود را در لباس قهوه‌ای رنگ مایــل بــه ســرخی پنهان کــرده و هفت تیری بــه دســت دارد، وارد محوطه منزل می‌شــود و به طرف شاهنشاه می‌آید و سوءقصد دارد که ناگاه حضرت وحیدالاولیا به طرف آن شخص توجّه فرموده، و اشاره‌ای با سر مبارک به سوی او نموده، آن شخص بر زمین افتاد، و یک دفعه نابود گردید.

شاهنشــاه کــه این واقعه را دیدند، گریه بســیاری نمودند و به حضــرت وحیدالاولیا اظهار نمودند که لحظه‌ای از شـرّ دشــمنان راحت و ایمن نیســتم و آرزوی راحتی را خواهانم. حضرت وحیدالاولیا به آقای آقا میرزا ابوالحســن فرمودند: کلام الله مجید را بیاورید. قرآن به دســت مبارک گرفته و آن راگشــودند و این آیه مبارکه را از ســوره "ص" جهت شاهنشــاه تلاوت فرمودند: «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ

هو

واقعهٔ [illegible] اصغر در شب [illegible] شب جمعه ۸ ربیع المولود

در خواب دیدم [illegible] در حالتیکه بالای تربت عارف ربانی خواجه [illegible] رو بقبله نشسته بودم

اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمدرضا پهلوی است [illegible] بالباس مسافرت [illegible] الورود

از راه کوهستان باطراف حضیره تشریف آوردند از جا برخاستم سلام کردم و مراسم احترام بجا آوردم

اعلیحضرت همایون فرمودند که حضرت سرکار آقا میرزا احمد عبدالحی مرتضوی تبریزی الملقب بنایب الولایه

و مؤید الفقراء کجاست عرض کردم [illegible] منتظر اجلال شاهنشاه بودم که راهنمائی کنم در باطن [illegible]

این بود که قبلاً برای راهنمائی شاه منتظر بودم در حالتیکه [illegible] و [illegible] جمعه [illegible] دیدم شاهنشاه با

[illegible] از سر تربت خواجه بدولتسرای حضرت قطب العارفین وصی الاولیاء آقای میرزا احمد [illegible]

و درب دولتسرا باز بود در حالتیکه حضرت وصی الاولیاء در زیر درخت دولتسرا رو بروی قبله نشسته بودند

شاهنشاه [illegible] تعظیم و وصی الاولیاء از جا برخاسته شاهنشاه دست حضرت را در دست

داشتند و یکدیگر را بوسیده [illegible] شاهنشاه [illegible] است [illegible] آقا [illegible]

حضرت نایب الولایه [illegible] میرزا ابوالحسن که همیشه در خدمت مبارک است فرمودند که لیوان شربت

جهت شاهنشاه بیاورید ایشان شربت تقدیم شاهنشاه نموده نوش جان فرمودند

در باطن این کلمات [illegible] الهام [illegible] که [illegible] سعادت دائمی [illegible] که میخواستید

اینجاست [illegible] آرزو داری بخواه که دیدم شاهنشاه مضطرب [illegible] گردیده میخواهد خود را در [illegible]

[illegible] حضرت وصی الاولیا پنهان نماید که کسی ایشان را نبیند [illegible] متوجه شده با [illegible] نگاه کردم

دیدم شخص [illegible] که خود را در لباس [illegible] پنهان کرده و صفت [illegible] دارد

وارد محوطه منزل میشود [illegible] قصد دارد

وَ أَلْقَيْنا عَلى كُرْسِــيِّهِ جَسَــداً ثُمَّ أَناب» و بعد چند شــعر جهت شاهنشــاه بیان فرمودند که در خاطر نمانده است. در این هنگام چهره شاهنشاه گشاده و مسرور بود که از خواب بیدار شدم، وقت سحر بوده، مشــغول فریضه خود شــدم. بعد از نماز صبح این آیه بالا فراموش گشــته بود و فقط کلمه سلیمان و کلمه والقینا به خاطر مانده بود. قرآن به دست گرفته توجهاً در باطن حضرت وحیدالاولیا نمــوده و بــه درگاه خداوند مســئلت نمودم که وقتی کــه قرآن را باز نمایم، آیــه تلاوت حضرت نایب الولایه و منظور مشاهده کنم. قرآن را گشودم در سطر دوم صفحه ۳۵۹ آیه بالا را زیارت نمودم.

باز شــب جمعه نهم ربیع الاول که شــب بعد از واقعه بالا بود مجدداً در خواب دیدم که در خدمت حضرت وحیدالاولیا شــرفیاب می‌باشــم و واقعه شــب قبل را عرض می‌نمایم؛ فرمودند: به آقای شــرقی مدیر روزنامه پارس بگویید که به گوش اعلی‌حضرت همایون برســاند و احتیاط را از دســت ندهد.

ممکن است موارد دیگری هم از این دست باشد، عجالتاً گفتم این دو مورد را از دست ندهیم.

فرمان ناصرالدین شاه به میرزاهاشم مجتهد «مشهد» در سال ۱۲۶۵ق

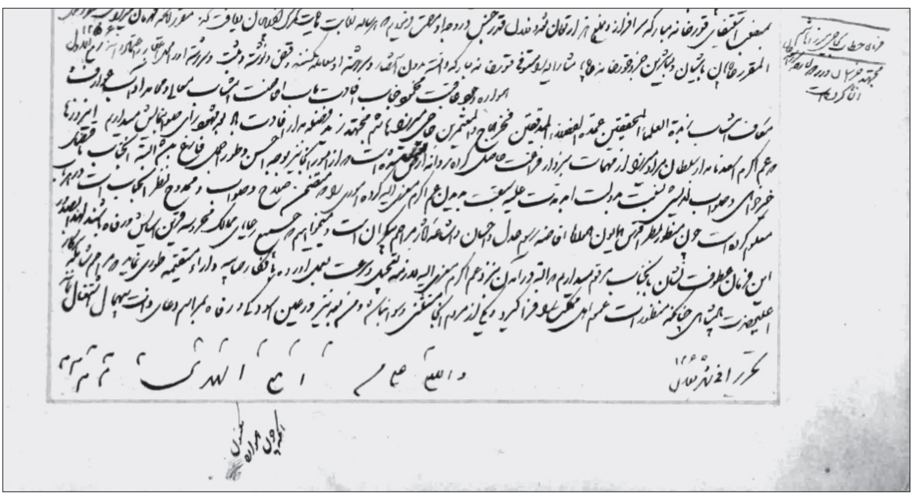
فرمان زیر از ســوی ناصرالدین شــاه خطاب به مجتهد وقت مشــهد «حاجی میرزاهاشــم مجتهد» درباره درخواســت وی برای دیدار با ســلطان مراد میرزا مشــهور به حسام‌الســلطنه است که پس از انجام اقداماتی در سبزوار راهی مشهد شده است. شاه با تواضع تمام از وی می‌خواهد لطف کرده، بــه دیــدار عــم او برود و هر آنچه را دربــاره اصلاح امور ارض اقدس لازم می‌دانــد، به او بگوید. هدف تأمین رفاه مردم و اجرای رسوم عدل به صورت کامل برای مردم است.

از تعارفات این نامه یا فرمان که بگذاریم، به نظر می‌رسد نامه مهمی است که البته اگر سال ۱۲۶۵ق صادر شده باشد، در جوانی ناصرالدین شاه و در دومین سال سلطنت اوست. سلطان مراد میرزای حســام‌الســلطنه فرزند عباس میرزا است که ســال‌ها امارت خراسان را داشت و در جنگ هرات نیز فرماندهی نیروهای دولتی را داشــت و پیروزی‌هایی کســب کرد که با فشــار انگلیسی‌ها در جنوب، مجبور به واگذاری آن ناحیه شد.

نامه زیر ســندی اســت که نشــان می‌دهد در این دوره، ارتباط دولت و شــخص اول مملکت با علما چگونه بوده و شاه با عالم آن شهر با چه ادبیاتی سخن می‌گفته است. در حقیقت این ترکیب قدرت سیاســی و دینی در دوره قاجاری اســت که تا امروز در ایران حفظ شــده و پیش از آن نیز، بیش از هزار ســال و بســا از پیش از اســلام به همین طریق بوده اســت. علما غالبا به نوعی زبان مردم بوده‌اند و تأکید شــاه در این نامه چنان اســت که این ملاقات می‌تواند و لازم اســت به گونه‌ای باشد که مراحم ملوکانه، شــامل حال تمامی مردم باشــد و این کار بر ترتیبی که در این فرمان آمده، از طریق تماس امیر خراسان با عالم و مجتهد شهر تأمین می‌شود.

متن فرمان ناصرالدین شاه به حاجی میرزاهاشم مجتهد مشهد

همـواره وجـود عاقبت محمود جناب افادت مآب افاضت انتسـاب؛ معالی و محامد آداب، عوارف و معـارف انتسـاب، زبدة العلمـاء المحققین، عمدة الفضلاء المدققین، فخـرالحاج و المتعمرین حاجی میرزاهاشـم مجتهد زید فضله، مدار افادت باد. مشـهود رأی صواب نمایش می‌داریم؛ این روزهـا که عمّ اکرم اسـعد نامدار سـلطان مراد میرزا، از مهمات سـبزوار فراغـت حاصل کرده روانه ارض اقدس شـده اسـت که از امور آنجا نیز به وجه احسـن و طور اجمال فارغ باشـد، البته آنجناب به اقتضای خیرخواهی و صواب اندیشـی نسـبت به دولت ابد مدت علیّه، سبقت بدیدن عمّ اکرم معـزّی الیـه کـرده، اموری راکـه متضمن صلاح و صواب و ممـدوح نظر آنجناب اسـت، در هر باب معلوم کرده اسـت، چون منظور نظر اقدس همایون همواره افاضه رسـوم عدل و احسان و اشاعه آثـار مراحـم بی‌کران اسـت و می‌خواهیم که جمیع رعایای ممالک محروسـه قرین آسـایش و رفاه باشند، لهذا به صدور این فرمان عطوفت نشان به آن جناب مرقوم می‌داریم که البته در آمدن به نزد عم اکرم مُعزّی الیه لازمه تعجیل و سرعت به عمل آورده، به افکار صایبه و آراء مستقیمه طوری نماید که مراحم شـامله سـرکار اعلی حضرت پادشاهی چنان که منظور است عموم اهل مملکت را فراگیرد، و یکی از مردم آنجا مستثنی و سوا نباشد، و مِن بعد نیز در عین آسودگی و رفاه به مراسم دعای ذات بیهمال اشتغال نمایند. تحریرا فی شهر شعبان ۱۲۶۵. و السلام علی من اتبع الهدی.



داستانی از داستان‌های هزار و یکشب

جنگی شـامل شـماری حکایت و منشـآت در ملی (جنگ ۲۹۷۵) است که روی هر صفحه آن مطلبی آمده و از جمله حکایت زیر است که همراه با تصویر می‌آورم. اصل آن با تفاوت مختصری در عبارات

در هزارویک‌شب عبداللطیف طسوجی تبریزی: ۱۳/۳ آمده است.

پسری با دخترکی در یک دبستان بودند. پسر به آن دخترک مفتون گشت. پاره‌ای از روزها در وقتی که کودکان مکتب غفلت داشتند، آن پسر لوح دخترک را برداشت، و این دو بیت را نوشت:

بیت:

برگو چکنی ای صنم زیبا رخسـار — با آنکه شـود بر رخ تو شیفته و زار

خواهم که بدانم که من با عاشق مسکین — معشـوقه دلجویی و یا یار دل آزار

چون دخترک لوح را برداشت و این شعرها را درو نوشته دید، به حالت پسر دلش بسوخت، و در زیر خط او این دو فرد را نوشت:

بیت:

دانستم و آگاه شدستم که تو بر من — عاشق شـده ووصل مرا نیز خریدار

چندان که تویی شیفته و عاشق بر من — عاشق ترم و شیفته‌تر من به تو صد بار

اتفاقا معلم آن لوح را بدید و آنچه در آن لوح بود، خواند. به حال ایشان رحم آورده، در زیر خط ایشان این دو بیت بنوشت: بیت:

سیمین ذقنا داد بده عاشق خود را — واندیشه نکن خشم معلّم را زینهار

مندیش که او نیز به هنگام جوانی — عاشق شـد بر روی نکویان بسیار

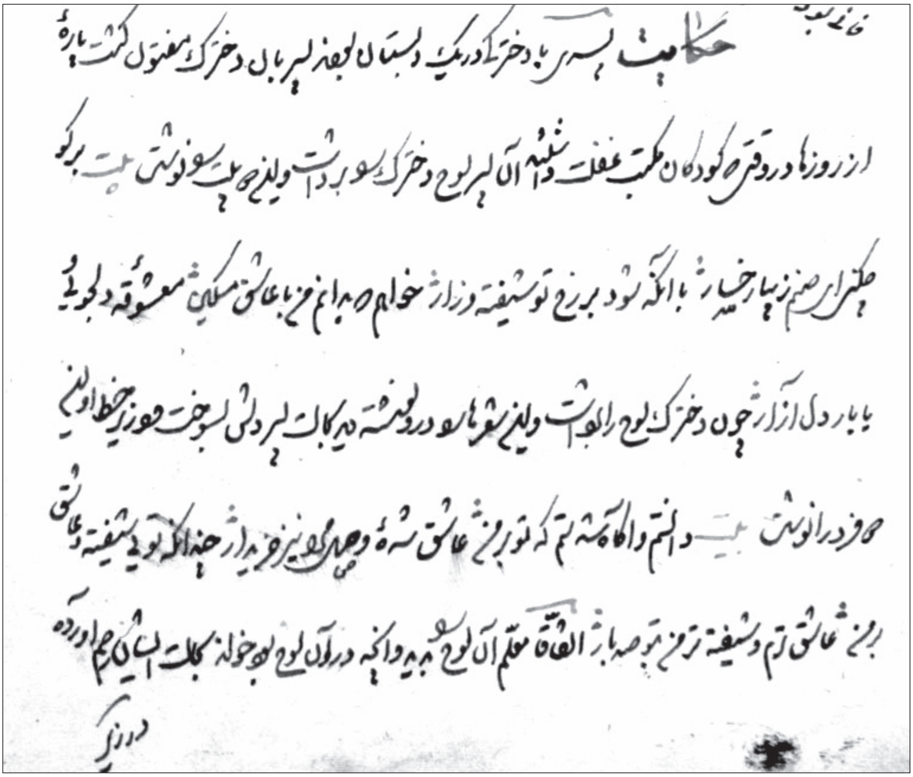
اتفاقا پدر دخترک در آن روز به دبستان آمده؛ لوح دخترک برداشته، شعرهای پسر و دختر و استاد را در آنجا نوشته دید. در زیر خط ایشان این دو بیت را بنوشت:

بیت:

ای طرفه پسر آنچه نوشته است معلّم — من نیز رضا دادم و خوشنودم از این کار

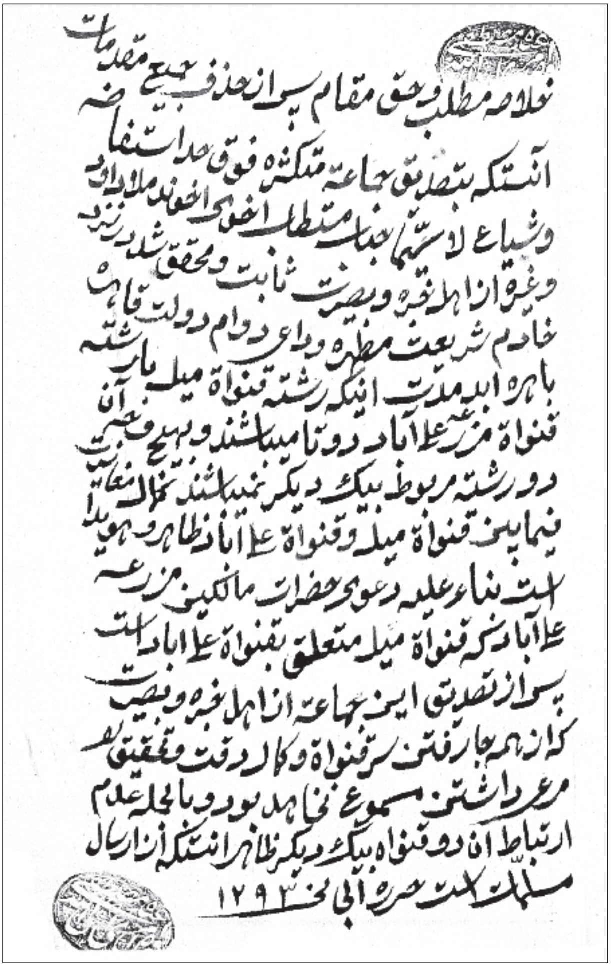
تو در خور او بودی و او در خور تو بود — ایزد برسانید سـزار را به سزاوار

پس از آن قاضی را حاضر آورده، و همان مجلس عقد دختر را به پسر بسته، و آن پسر و دختر به یکدیگر رسیدند.



کارشناسی درباره عدم ارتباط دو رشته قنات در سال ۱۲۹۳ جهت صدور رای قضایی

خلاصه مطلب و حق مقام پس از حذف جمیع مقدمات آن است که: به تصدیق جماعت متکثره فوق حد استفاضه و شیاعی، لاسیما جناب مستطاب اخوی آخوند ملاداود و غیره از اهل خبره و بصیرت، ثابت و محقق شد در نزد خادم شریعت مطهره و داعی دوام دولت قاهره باهره ابدت مدت، اینکه، رشته قنوات میل با رشته قنوات مزرعه علی آباد دو تا می باشند، و به هیچ وجه آن دو رشته مربوط به یکدیگر نمی باشند؛ کمال مغایرت فیما بین قنوات میل و قنوات علی آباد ظاهر و هویدا است. بناءً علیه دعوی حضرات مالکین مزرعه علی آباد که قنوات میل متعلق به قنوات علی آباد است، پس از تصدیق این جماعت از اهل خبره و بصیرت که از همه جا رفتن سر قنوات و کمال دقت و تحقیق را مرعی داشتن، مسموع نخواهد بود، و بالجمله عدم ارتباط آن دو قنوات به یکدیگر ظاهر آن است که از ارسال مسلمات است، حرره الجانی ۱۲۹۳ (سند شماره ۹۱۳۹٫۱۱۶ s دانشگاه تهران)


مقدمات
خلاصه مطلب و حق مقام پس از حذف جمیع [illegible]
آنستکه بتصدیق جماعة متکثره فوق حد استفاضه
و شیاع لا سیما جناب مستطاب اخوی [illegible]
و غیره از اهل خبره و بصیرت ثابت و محقق شد در نزد
خادم شریعت مطهره و داعی دوام دولت قاهره
باهره ابد مدت اینکه رشته قنواة میل [illegible] آن
قنواة مزرعه علاآباد دو تا میباشند و بهیچ وجه [illegible]
دو رشته مربوط بیکدیگر نمیباشند کمال مغایرت
فیمابین قنواة میل و قنواة علاآباد ظاهر و هویدا
است بناء علیه دعوی حضرات مالکین مزرعه
علاآباد که قنواة میل متعلق بقنواة علاآباد است
پس از تصدیق این جماعة از اهل خبره و بصیرت
که از همه جا رفتن سر قنواة و کار دقت و تحقیق
مرعی داشتن مسموع نخواهد بود و بالجمله عدم
ارتباط آن دو قنواة بیکدیگر ظاهر آنستکه از [illegible]
مسلمات است حرره [illegible] ۱۲۹۳

سندی در گواهی یک جرم (سال ۱۳۴۸ ق /۱۳۰۸ ش)

از جمله تحولات دوره رضا شـاه، ایجاد عدلیه یکپارچه توسـط داور بود که اندکی بعد به دادگستری تغییـر نـام داد. پیـش از آن، جنبه‌های شـرعی صدور حکم، در محضر علما طی می‌شـد و با گواهی مجتهد محل و بر اساس آنچه شهود مطرح می‌کردند، انجام می‌گرفت.

نمونه زیر درباره سـقط یک بچه هشـت ماهه اسـت که با ضرب و شـتم مادر او، سقط شده و شهود آن را بـرای مجتهـد محل نوشـته و او نیز بر اسـاس آن، مقصر بودن قاتل طفل را تأیید کرده اسـت. این رویداد در منطقه آمل بوده و شـهود از دو روسـتای اجوار [اجبار] آباد و هارون آباد بوده‌اند. سند حاضر، سواد اما گواهی شده که مطابق اصل است.

روشـن اسـت که این قبیل اسناد در شـناخت تاریخ صدور احکام جزائی در ایران دوره اخیر در تاریخ ایران جالب توجه است.

عرض می‌شـود به خدمت جناب مسـتطاب عمدة العلماء العظام و زبدة الفقهاء الکرام جناب آقای شریعتمدار سلمه الله تعالی

الیوم که چهاردهم شهر صفر المظفر ۱۳۴۸ است، به شهادت جمعی از اهل اجوارکلا و هارون کلا بر جنابعالی معلوم و محقق گردید که به ضرب آقا اسدالله برادرزاده سرکار آقای مادرعیال حاجی غلام، طفل هشت ماهه سقط نموده و الان به حسب قانون شرع شریف آقا اسدالله را قاتل طفل می‌دانید یا خیر؟ آنچه در محضر شریف به ثبوت رسید را دو کلمه در فوق سوال مرقوم بفرمایید محل حاجت است، به تاریخ فوق.

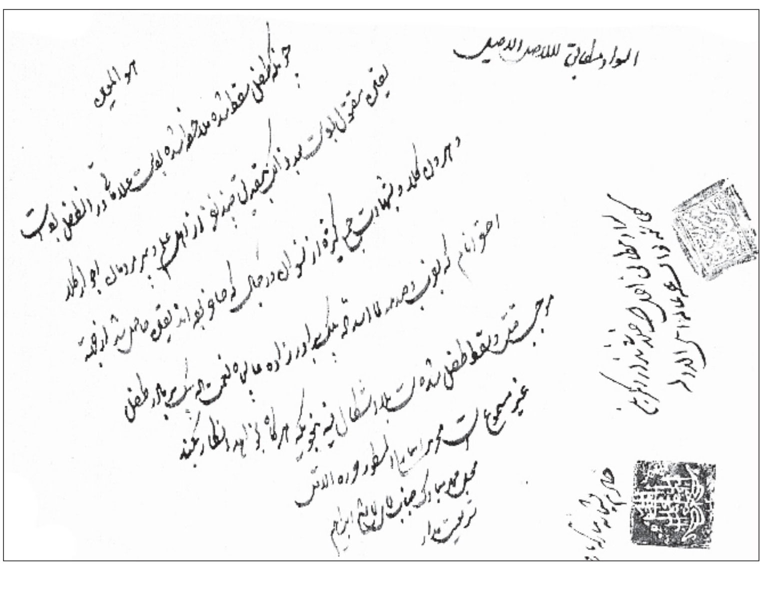
هو المعین

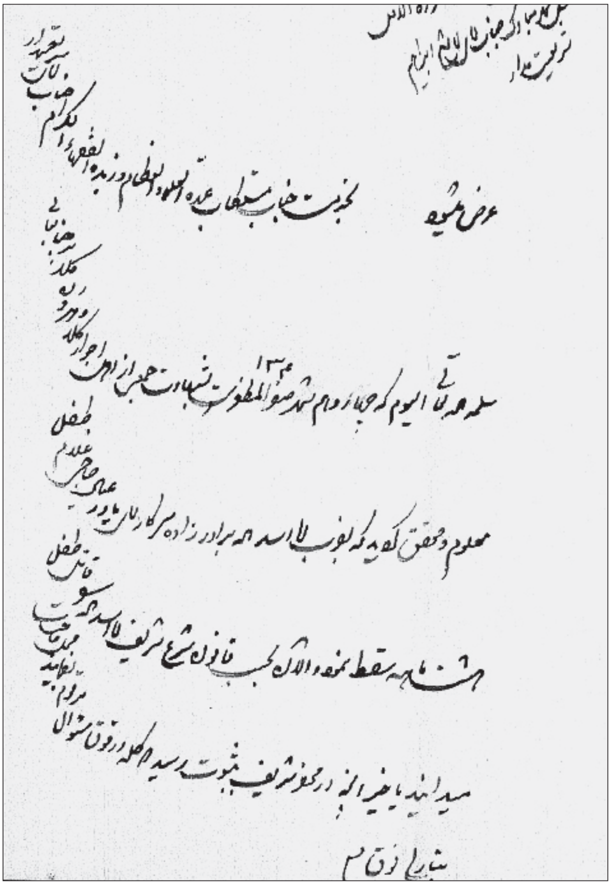
چون که طفل سـقط شـده، ملاحظه شده بوده است، علامتی در آن طفل بوده است، یقین مقتول بوده است. بعد ذلک به تصدیق چند نفر از اهل علم و پیرمردان اجوارکلا و هرون کلا و به شهادت جمع کثیره از نسـوان و رجال که حاضر بوده‌اند، یقین حاصل شـده از جهت احقر انام که به ضرب و صدمـه آقا اسـدالله بیـک برادرزاده عالی جـاه نعمت الله بیک بر مادر طفل موجب قتل و سـقط شده است بلا اشکال فیه، به نحوی که هرگاه بخواهد انکار بکند، غیرمسموع است. تحریرا بتاریخ

المسطور حرره الاقل محل مهر مبارک آقای آقا شیخ ابراهیم شریعت مدار.

السواد مطابق للاصل الاصیل

سواد مطابق اصل است خلافی ندارد. کمترین گماشته نواب علیه عالیه امین الدوله. «مهر» خـادم آسـتانه مبارکـه بارفـروش «مهـر» (محفـوظ در کتابخانه مرکزی دانشـگاه تهران، شـماره S ۹۱۳۹/۱۲۲).





شــرح وقف‌نامه مدرســه ملارضا اســترآبادی، کتاب‌های آن و یک باب دکان بقالی برای تعزیه‌داری از سال ۱۳۱۳ق

واضح و لایح بوده باشـد، تفصیل مدرســه مرحمت مآب آقای حاجی ملارضا استرآبادی ـ طاب ثراه ـ از قرار مرقوم در ذیل است:

مدرســه وقــف بــر آقایــان طــلاب و محصلین علــوم دینیه اثنــی عشــریه، و زمین طــرف غربی آن موقوفه، متعلّق به مدرســه مرقومه، و یک درب دکان بقالی واقعه در محله نعلبندان، وقف اســت بر تعزیه‌داری حضرت ابی عبدالله ـ روحناه فداه ـ که در مدرســه مســطوره، منافع آن صرف و خرج تعزیه‌داری شود. و قریب به یکصدوبیست جلد کتاب موقوفه مرحمت مآب حاجی ملارضا ـ طاب ثــراه ـ کــه بایــد محصلین مدرســه مرقومه تحصیل نمایند کــه بعضی از آنها در نــزد این دعاگویان سادات مشهور به درازگیسو که والد مرحوم این دعاگویان آقا میر محمدعلی از دخترزاده مرحمت پناه ملارضا طاب ثراه می‌باشــد، و در اســترآباد، اقرب به آن مرحوم الا دعاگویان در اســترآباد احدی نیســت، و خانه مســکونه جناب مســتطاب شــرع مآب آقا شــیخ علی ـ ســلمه الله ـ با اطاق از بنای

موقوفـه آن مرحمـت مآب اسـت که نصف منافع آن باید در مدرسـه مرقومه صرفه تعزیه داری، و نصف دیگر از آن برای تعزیه‌داری مسـجد درب دروازه بسـطام که از بناهای آن مرحمت مآب است، صرف و خرج شـود. و چنانچه حضرت مسـتطاب اجل اشـراف اسـعد امجد افخم والا آقای سـرور معظـم ـ دام اقبالـه ـ در مقام تعمیر و آبادانی برآیند و هر نحو تصرفاتی نمایند، مأذون و مختارند. مزید دعاگویی این دعاگویان و تشـکر و امتنان تمامت سـکنه اسـترآباد از آن وجود مبارک خواهد بود. فی هشتم شهر رمضان المبارک هزار و سیصد و سیزده ۱۳۱۳

(مهرها)

بالای صفحه آمده است:

آقایان عظام که امهار ایشان در هامش است، اقرار به مراتب مرقومه در متن و هامش در محضرم نموده‌اند. حرّرته فی ثامن شـهر رمضان المبارک من شـهور ۱۳۱۳ ... مهر: محمد علی الحسینی..

[محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره: S ۹۱۳۷/۱/۱]

